

تأثیر نوسانات ارزش پول بر جبران خسارت نقدی در دعوی مسئولیت مدنی

محمد مهدی الشریف^۱، سمیه سعیدی^{۲*}

۱. استادیار گروه حقوق دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۹۳/۰۸/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۵)

چکیده

در مرحله سوم از مراحل جبران خسارت، تعیین قیمت مال تلف‌شده با دو مشکل روبه‌رو است: از یکسو قیمت مال از زمان تحقق سبب ضمان تا زمان ادا نوسان دارد و باید مشخص کرد که قیمت مال در کدام زمان ملاک محاسبه قیمت است. از سوی دیگر پس از انتخاب یکی از این زمان‌ها، مسئله کاهش ارزش پول در طول زمان مطرح می‌شود. آیا عامل زیان نسبت به کاهش ارزش پول در طول زمان نیز مسئولیت دارد یا صرفاً ضامن قیمت کالا در روز غضب یا تلف یا اتلاف است؟ این موضوع با توجه به کاهش ارزش پول در طول زمان و طولانی بودن فرایند قضایی، اهمیت فراوانی پیدا می‌کند. ایده‌ای که در این پژوهش مطرح شده، آن است که برای تعیین میزان وجه نقدی که باید به زیان‌دیده پرداخت شود، ابتدا باید ذات ضرر را بدون در نظر گرفتن نوسانات ارزش پول و بر اساس قیمت مال تلف‌شده در روز تلف یا اتلاف تعیین کرد. پس از تعیین مبلغ، دیگر کاهش یا افزایش قیمت مال تالف در بازار در میزان مسئولیت تأثیری ندارد، اما چنانچه تا زمان پرداخت این مبلغ، از ارزش پول کاسته شود، به‌موجب رأی وحدت رویه اخیر دیوان که افت ارزش پول را خسارت تلقی کرده است، می‌توان از مدیون جبران کاهش ارزش پول را نیز از باب تسبیب مطالبه کرد. بنابراین آنچه در نهایت، زیان‌دیده استحقاق دریافت آن را دارد، قیمت مال تلف‌شده در زمان تلف یا اتلاف است که با توجه به شاخص تورم، تا زمان ادا به‌روز می‌شود.

واژگان کلیدی

تغییرات ارزش پول، زمان ارزیابی، مثلی و قیمی، میزان جبران، میزان ضرر.

طرح مسئله

با تحقق ارکان مسئولیت مدنی، فاعل فعل زیانبار ضامن تلقی می‌شود و جبران خسارت مطالبه‌پذیر خواهد شد. دغدغه جبران کامل خسارت و تأمین سایر اهداف مسئولیت مدنی، حقوقدانان و فقها را بر آن داشته است که برای حکم به جبران خسارت، مراحل سه‌گانه‌ای را به صورت طولی در نظر بگیرند. به این معنا که عبور به مرحله بعدی در گرو ناممکن بودن مرحله پیشین است؛ مرحله اول ناظر به صورت وجود عین است. در این مرحله عین را که واجد خصوصیات شخصی است، به مالک رد می‌کنیم. این نحوه تدارک که «جبران عینی» نام دارد، تنها در بحث ضمان ناشی از غصب و شبه‌غصب و در فرض بقای عین ممکن است. مرحله دوم ناظر به فرضی است که عین تلف شده است و ادای ویژگی‌های شخصی ممکن نیست، اما مثل مال تالف در دسترس است. در این فرض مثل را که واجد صفات نوعی است، بدل قرار می‌دهیم. به این نحوه تدارک، «جبران مثلی» یا جبران به مثل می‌گویند و بالأخره مرحله سوم یعنی «جبران قیمی» یا جبران از طریق پرداخت مبلغی پول، ناظر به فرضی است که مثل مال تالف نیز تهیه و تأدیه‌شدنی نیست. در این مرحله که خصوصیات شخصی و نوعی مال تلف‌شده اعاده‌پذیر نیست، به «جبران مالیت» شیء بسنده می‌شود و قیمت آن به زیان‌دیده پرداخت خواهد شد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۴: ۵۹).

بحث از ارزیابی میزان خسارت تنها در مرحله سوم امکان طرح دارد، چرا که در این مرحله دادرس، جبران را از طریق پرداخت مبلغی وجه نقد مورد حکم قرار می‌دهد. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که امروزه محاکم در مواردی نیز که امکان جبران از طریق دادن مثل وجود دارد، عامل زیان را به پرداخت مبلغی پول محکوم می‌کنند. همین امر موجب شده است تا برخی نویسندگان تصور کنند که قاعده تقدم مثل بر قیمت در حقوق کنونی با توجه به ماده ۳ قانون مسئولیت مدنی تعدیل شده است و دادگاه می‌تواند در صورتی که بر طبق اوضاع و احوال عادلانه‌تر این باشد که حکم به قیمت داده شود،

به جای تهیه مثل، به جبران خسارت از طریق پرداخت قیمت حکم کند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۵۳۳؛ باریکلو، ۱۳۸۹: ۲۳۰).

اما به نظر می‌رسد این وضعیت، یعنی حکم دادگاه به پرداخت قیمت مثل مال تلف‌شده در موارد وجود مثل، را نباید با جبران قیمی (که مرحله سوم از مراحل جبران خسارت است) معادل دانست. این وضعیت بیش از آنکه با جبران قیمی تطبیق‌پذیر باشد، به جبران مثلی نزدیک است. زیرا در مواردی که مثل مال در دسترس قرار دارد، هر چند دادگاه عامل زیان را به تهیه مثل مجبور نمی‌کند، در واقع او را به تأدیه قیمت مثل محکوم می‌کند، در حالی که در موارد جبران قیمی به معنای دقیق کلمه یا همان مرحله سوم از مراحل جبران خسارت، پولی که به زیان‌دیده پرداخت می‌شود، معادل مثل مال تلف‌شده در روز صدور حکم نیست، زیرا به حسب فرض مال تلف‌شده اساساً مثلی نبوده است تا بتوان از قیمت مثل آن سخن گفت. دقیقاً به همین دلیل است که در مواردی که دادگاه به جای حکم به رد مثل، به پرداخت قیمت مال مثلی حکم می‌دهد، مسئله زمان ارزیابی و تقویم مال تلف‌شده مطرح نمی‌شود. زیرا در این موارد دادگاه به جای الزام به تهیه مثل و تحویل آن به زیان‌دیده، از عامل زیان می‌خواهد که قیمت آن را به وی بپردازد تا بتواند با این مبلغ، مثل مال را تهیه کند. در نتیجه وجه نقد پرداختی در این موارد معادل قیمت مثل کالا در روز صدور حکم است.

به هر حال در مواردی که مال تلف‌شده مثلی نیست و دادگاه در مقام جبران قیمی به معنای دقیق کلمه است، اولین سؤال آن خواهد بود که زمان صالح برای ارزیابی خسارت چه زمانی است یا قیمت کدام زمان بر عهده عامل زیان قرار می‌گیرد: قیمت زمان غضب، زمان تلف، زمان صدور حکم یا زمان اجرا یا بالاترین قیمت در بین این زمان‌ها؟ طرح این مسئله سابقه‌ای طولانی دارد و در متون فقهی و کتاب‌های حقوقی در مبحث غضب به‌طور مبسوط و با اختلاف آرای فراوان به آن پرداخته شده است. اما سؤال دومی که پیش‌روی دادرسی دعوی مسئولیت مدنی قرار می‌گیرد، آن است که پس از تعیین زمان صالح، اعم از

زمان غصب یا تلف یا صدور حکم یا ادا، اگر ارزش پول کاهش یابد، آیا عامل زیان نسبت به این کاهش قیمت نیز مسئولیت دارد یا تنها باید قیمت کالا در زمان صالح برای ارزیابی را، ملاک عمل قرار داد؟ البته روشن است که در صورتی نوبت به طرح پرسش دوم می‌رسد که در مرحله نخست مبنایی جز زمان پرداخت یا ادا ملاک عمل باشد. چه اگر کسی معتقد باشد که زمان صالح برای ارزیابی قیمت مال تلف‌شده، زمان پرداخت خسارت به مالک است، دیگر جایی برای بحث از کاهش ارزش پول باقی نمی‌ماند. اما بر عکس اگر مثلاً زمان غصب یا تلف را زمان صالح برای ارزیابی خسارت قلمداد کنیم و بر این باور باشیم که ذمه عامل زیان، به قیمت کالا در یکی از این زمان‌ها مشغول شده است، این احتمال کاملاً وجود دارد که قدرت خرید و ارزش پول از آن زمان تا زمانی که خسارت به زیان‌دیده پرداخت می‌شود، کاهش یافته باشد و پولی که در نهایت به زیان‌دیده پرداخت می‌شود، ارزش و قدرت خرید کمتری نسبت به همین پول در زمان تلف یا غصب یا صدور حکم داشته باشد. به نظر می‌رسد ارتباط این دو موضوع با یکدیگر و چاره‌جویی برای مسئله کاهش ارزش پول، انگیزه اصلی مخالفت برخی حقوقدانان (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۶۳) با قول مشهور در فقه (یعنی صلاحیت زمان تلف و گرایش به صلاحیت زمان ادا یا اجرای حکم) بوده است. در این مقاله نخست معیارهای ارائه‌شده در فقه در زمینه زمان صالح برای ارزیابی خسارت بررسی می‌شود، سپس، با توجه به دیدگاه منتخب قانون مدنی و با استفاده از ابزارها و ظرفیت‌های موجود در فقه و نظام حقوقی ایران، به موضوع کاهش ارزش قیمت پس از اشتغال ذمه ضامن توجه خواهد شد.

۱. زمان ارزیابی میزان خسارت

از زمانی که مالی از مالک آن غصب می‌شود تا زمان تلف، شاید قیمت آن در بازار تغییر کند، در این صورت سؤال آن خواهد بود که کدام‌یک از این قیمت‌ها بر ذمه غاصب می‌آید؟ به عبارت دیگر چنانچه مال مغضوب قیمی باشد، ضمان غاصب به میزان چه قیمتی مقدر

می‌شود؟ قیمت روز غصب، روز تلف، بالاترین قیمت بین زمان تلف تا روز پرداخت (اعلی‌القیم) یا قیمت روز پرداخت؟ همان‌گونه که اشاره شد این سؤال به‌طور خاص در موارد غصب در متون فقهی طرح شده است، اما در سایر موارد مسئولیت مدنی همچون اتلاف و تسبیب نیز امکان طرح دارد. البته تمامی احتمالاتی که در مورد زمان ارزیابی خسارت در موارد غصب بیان شد، در زمینه اتلاف یا تسبیب ذکرشدنی نیست، اما زمان تحقق سبب ضمان آور (زمان اتلاف یا تسبیب) و زمان پرداخت، از جمله گزینه‌هایی است که در مورد این دو سبب نیز پیش‌روی دادرس دعوای مسئولیت مدنی قرار دارد. در پاسخ به این سؤال بین فقها اختلاف نظر شدیدی وجود دارد، ولی چهار نظر را می‌توان به‌عنوان نظرهای شاخص و اصلی بررسی کرد:

۱.۱. معیارهای ارائه‌شده در فقه

۱.۱.۱. زمان تحقق سبب ضمان: هرچند این نظر امروزه طرفدار چندانی ندارد، در برخی کتاب‌ها به مشهور فقها نسبت داده شده است (روحانی، بی‌تا، ج ۱۶: ۴۳۱). صاحب جواهر نقل می‌کند که صاحبان مقنعه، مراسم، مبسوط، نهاییه و کشف‌الرموز به صلاحیت این زمان معتقدند (نجفی، بی‌تا، ج ۳۷: ۱۰۱). دلیل پیروان نظر مذکور آن است که زمان غصب، اولین زمانی است که عین، مورد ضمان غاصب واقع می‌شود و ضمان به میزان همان قیمت است. در واقع پیروان این نظریه سعی کرده‌اند بین روز اعتبار حکم ضمان و میزان جبران، ملازمه برقرار کنند. برخی فقها در ایراد به این نظر گفته‌اند: در اینکه در این روز، عین بر عهده می‌آید، تردیدی نیست، اما اینکه قیمت صالح، قیمت آن در همین روز باشد یا روزهای دیگر، اصل دعوا و عین مدعاست (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۱: ۳۲۸). فقها اغلب در تعیین زمان صالح برای ارزیابی خسارت، از دو دلیل استفاده کرده‌اند: برخی به صحیحه ابی‌ولاد از امام صادق علیه السلام استناد و برخی مستند قولشان را حدیث نبوی «علی الید» بیان کرده‌اند و عده‌ای نیز هر دو دلیل را مؤید نظر خویش دانسته‌اند.

مستند اصلی معتقدان به اعتبار زمان غضب یا تحقق سبب ضمان، روایت صحیحه ابی‌ولاد است. در این روایت که ابی‌ولاد برخلاف توافق خود با مالک، استر را به مکانی غیر از مکان مورد توافق می‌برد، امام علیه السلام در پاسخ به پرسش ابی‌ولاد که: اگر استر هلاک شده بود، تکلیف چه بود؟ پاسخ می‌دهند: قیمت روزی که مخالفتش را نمودی باید به وی پردازی^۱. از منظر باورمندان به روز ضمان، این روایت ظهور در اعتبار روز غضب دارد، زیرا روز مخالفت، معنایی جز روز تحقق غضب ندارد. فقهایی که به اعتبار زمانی جز زمان غضب معتقدند، در دلالت این حدیث بر اعتبار روز غضب تردید کرده‌اند و مثلاً احتمال داده‌اند که امام علیه السلام روز مخالفت را نه ظرف قیمت، بلکه ظرف اصل ضمان شمرده و در این صورت حدیث از حیث روز اعتبار قیمت ساکت است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹، ج ۲: ۴۱). اما به اعتقاد طرفداران اعتبار زمان غضب، قصوری در دلالت صحیحه بر اعتبار قیمت روز ضمان یا همان زمان تحقق غضب وجود ندارد (خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۰: ۲۳۹).

برخی از فقیهان معتقدند هم از دلیل علی‌الید و هم از صحیحه ابی‌ولاد، می‌توان صلاحیت زمان تحقق ضمان برای ارزیابی خسارت را استنتاج کرد (بجنوردی، همان: ۵۹). از نظر این افراد «علی‌الید ما اخذت حتی تؤدیه» به معنای آن است که نفس مالی که از مالک غضب شده است، بر عهده صاحب ید مستقر می‌شود و خروج از عهده جز با ادای مال مأخوذ به مالک ممکن نیست. چنانکه در گذشته اشاره شد، بازگرداندن مال به مالک نیز مراتبی دارد. در درجه اول اگر عین باقی باشد، عین را که واجد خصوصیات شخصی است، به مالک رد می‌کنیم. اما اگر عین تلف شده باشد، از آنجا که دیگر ادای ویژگی‌های شخصی ممکن نیست، مثل را که واجد صفات نوعی است، بدل قرار می‌دهیم. در درجه سوم اگر مثل نیز یافت نشد، مالیت شیء را رد می‌کنیم چرا که تنها همین مقدار از مال، قابل تأدیه به مالک است. نکته مهمی که در این تحلیل وجود دارد، آن است که اولاً

۱. قیمت بغل یوم خالفته

به محض غصب و در حال وجود عین نیز، وجود اعتباری عین بر عهده غاصب مستقر می‌شود و ثانیاً با تلف عین، این موجود اعتباری که بر عهده غاصب بوده است، از بین نمی‌رود، بلکه این موجود در عالم اعتبار تا زمان ادا باقی است و منافاتی بین تلف موجود خارجی و بقای موجود اعتباری در عالم اعتبار نیست (همان).

این نظر دقیقاً در مقابل نظر معتقدان به صلاحیت روز تلف است، چرا که گروه اخیر معتقدند تا قبل از تلف عین، چیزی در عالم اعتبار بر عهده غاصب نیست و صرفاً حکم تکلیفی «رد عین» مطرح و زمان وقوع تلف، زمان انتقال عین به ذمه است، یعنی تا پیش از تلف، با استقرار یک موجود اعتباری بر ذمه روبه‌رو نیستیم. به بیان دیگر در این دیدگاه برخلاف دیدگاه امثال مرحوم بجنوردی، زمان ایجاد موجود اعتباری یا وقوع عین بر ذمه، نه زمان تحقق غصب، بلکه زمان تلف عین است.

در مقام ترجیح دیدگاه اول می‌توان به ظاهر حدیث علی الید استناد کرد. زیرا مطابق حدیث شریف علی الید، آنچه بر ذمه متصرف غیر مأذون قرار می‌گیرد «ما أَخَذْتَ» است، یعنی آنچه از سوی غاصب اخذ شده، نه آنچه در دست وی یا توسط وی تلف شده است، یعنی «ماتلف». به بیان دیگر از آنجا که غالب فقها از عبارت «علی الید» در حدیث «علی الید ما أخذت حتی تؤدیه»، حکم وضعی ضمان و ثبوت مال بر ذمه متصرف را استفاده کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۷: ۱۴۱؛ نایینی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۲۶۱؛ امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۳۷۷) و از سوی دیگر بر اساس ظاهر حدیث، موضوع ضمان یا آنچه بر عهده غاصب قرار می‌گیرد، مال مأخوذ (ما أخذت) است، مبدأ تحقق موجود اعتباری که بر عهده مستقر می‌شود، زمان وقوع غصب است، نه زمان تلف عین و در نتیجه آنچه واجب است ادا شود، باید همان چیزی باشد که در اثر غصب بر عهده قرار گرفته است. به گفته یکی از فقهای معتقد به این دیدگاه، ظاهر سخن پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرمایند: «علی الید ما أخذت حتی تؤدیه» آن است که ذات آن چیزی که مورد غصب قرار گرفته است، بر عهده غاصب مستقر شود و شکی نیست که این معنا، یعنی «استقرار مغضوب بر عهده غاصب» حکمی وضعی و

ثابت در عالم اعتبار محسوب می‌شود، هرچند خود مال مغضوب، عینی خارجی و موجود در خارج است^۱ (بجنوردی، همان: ۷۵). سپس اضافه می‌کنند ملاک در مال قیمی، قیمت روز غصب است، زیرا زمان ضمان بر حسب مفاد حدیث مذکور وقت غصب است. بنابراین مغضوب با خصوصیات سه‌گانه‌اش در این وقت بر عهده مستقر می‌شود و یکی از این خصوصیات سه‌گانه، قیمت مال در این زمان است^۲ (همان: ۷۶).

چنانکه ملاحظه شد این دیدگاه افزون بر ظاهر صحیحۀ ابی‌ولاد، بر پذیرش مفهومی با عنوان «عهده» استوار است. «عهده» برخلاف «ذمه» که تنها ظرف اموال کلی و دیون است (هاشمی شاهرودی، همان: ۳۵)، ظرفی اعتباری برای ثبوت و استقرار عین خارجی محسوب می‌شود و به محض تحقق غصب، عین بر عهده متصرف قرار می‌گیرد و ادای خود عین یا قیمت یا مثل آن، روش‌های طولی برای خروج عین از عهده است، نه اینکه در یک زمان عین و در زمان دیگر مثلاً زمان تلف، مثل یا قیمت بر عهده باشد. در نتیجه با غصب، شارع عین را بر عهده غاصب اعتبار می‌کند و مادام که عین یا مثل یا قیمت آن تأدیه نشده، همچنان عین بر عهده باقی است، بنابراین بحث مثل یا قیمت، به مقام ادا و خروج از عهده ناظر خواهد بود. پس حتی در فرض تلف نیز آنچه بر عهده غاصب قرار می‌گیرد، نفس عین است، لکن چون به حسب فرض عین تلف شده است، غاصب برای خروج از ضمان^۳، باید به حسب مورد مثل یا قیمت را به مالک بپردازد. اما چنانکه اشاره شد، پیروان صلاحیت روز تلف به ظرفی اعتباری به نام «عهده» باور ندارند و معتقدند تا قبل از تلف،

۱. «ظاهر قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَعَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُوَدِّيَهُ» هُوَ أَنَّ نَفْسَ مَا وَقَعَ تَحْتَ الْيَدِ بَشَيْتٍ وَ يَسْتَقَرُّ عَلَى عَهْدَةِ الْآخِذِ، وَ لَا شَكَّ فِي أَنَّ هَذَا الْمَعْنَى - أَيْ اسْتِقْرَارَ مَا أَخَذْتَهُ الْيَدُ عَلَيْهِا - حَكْمٌ شَرْعِيٌّ وَضَعِيٌّ فِي عَالَمِ الْإِعْتِبَارِ التَّشْرِيْعِيِّ، وَ نَفْسِ الْمَأْخُذِ مَالٍ وَ عَيْنِ خَارِجِيَّةٍ وَقَعَتْ تَحْتَ الْيَدِ»

۲. «إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ لَكَ أَنَّ الْمَدَارَ فِي التَّمْيِينِ قِيَمَةُ يَوْمِ الْأَخْذِ، لِأَنَّ ظَرْفَ الضَّمَانِ حَسَبَ مَفَادِ هَذَا الْحَدِيثِ الشَّرِيفِ هُوَ وَقْتُ الْأَخْذِ، فَيَأْتِي الْمَأْخُذُ بَجِهَاتِهِ الثَّلَاثِ فِي الْعَهْدَةِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ، مِنْهَا قِيَمَتُهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ».

چیزی در عالم اعتبار بر عهده یا ذمه غاصب ثابت نیست، بلکه تنها غاصب مکلف به رد عین است، بدون اینکه بتوان از ثبوت عین بر عهده او سخن گفت. اما از زمان تلف عین، مثل یا قیمت آن که از مقوله دیون و اموال کلی است، بر «ذمه» متصرف مستقر می‌شود و اساساً ثبوت عین خارجی با وصف خارجیت آن، بر ذمه یا عهده معقول نیست.

پس می‌توان گفت یکی از اشکال‌های وارد بر دیدگاه زمان غصب، این است که حتی با پذیرش استخراج نهادی به نام عهده از روایاتی همچون روایت علی الید و با اعتقاد به اینکه به محض تحقق غصب، عین بر عهده غاصب اعتبار می‌شود، باز هم از این مبنا نمی‌توان به قیمت زمان غصب رسید. زیرا بر اساس مطالب مذکور، آنچه بر عهده می‌رود، خود عین است نه قیمت یا مثل آن و تنها در زمان ادا و خروج عین از عهده است که اگر خود عین نباشد، نوبت به مراتب بعدی، یعنی مثل یا قیمت می‌رسد و دقیقاً از همین روست که اغلب معتقدان به ثبوت عین بر عهده، برخلاف مرحوم بجنوردی، به صلاحیت زمان ادا رسیده‌اند. اشکال دیگر دیدگاه مزبور آن است که اعتبار قیمت روز غصب، با عدم ضمان غاصب نسبت به افزایش قیمت پس از غصب و قبل از تلف، ملازمه دارد (هاشمی شاهرودی، همان: ۳۶) در حالی که با توجه به بقای عین و بقای رابطه مالکیت، در نظر نگرفتن افزایش قیمت مال مالک، نامعقول و با فرض بقای مالکیت ناسازگار است.

در پایان این بخش یادآور می‌شود که در مورد غصب و شبه‌غصب، زمان تحقق ضمان، شاید زمانی جز زمان تلف باشد، اما در مورد اتلاف و تسبیب، زمان تحقق ضمان با زمان تلف مال منطبق است و از این رو دیدگاه معتقد به اعتبار زمان تحقق سبب ضمان، با دیدگاه معتقد به اعتبار روز تلف، در مورد اتلاف و تسبیب به یک قول تبدیل می‌شوند.

۲.۱.۱. صلاحیت زمان تلف: این قول، مشهور بین فقهاست (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۹:

۱۰۰؛ هاشمی شاهرودی، همان: ۳۲). از غایه‌المراد نقل شده است که شیخ طوسی و شیخ

مفید به قیمت روز تلف معتقد بوده‌اند (نجفی، همان: ۱۰۲).

برخی از فقها مسئله تعیین زمان ارزیابی را خالی از نص می‌دانند و با رجوع به قاعده، به قیمت روز تلف اعتبار می‌دهند، چرا که روز تلف، روز انتقال حق از عین به قیمت و اشتغال ذمه است. به بیان دیگر تا قبل از تلف، آنچه بر غاصب واجب است، رد عین مغضوب خواهد بود و روشن است که تا وقتی عین باقی است، برای لحاظ کردن قیمت وجهی وجود ندارد و تنها پس از تلف عین است که تکلیف رد عین به رد قیمت آن تبدیل می‌شود، پس همین زمان باید ملاک محاسبه قرار گیرد (خویی، همان: ۲۳۷). در پاسخ به این اشکال که ذمه در روز غصب مشغول شده است نیز گفته‌اند که اشتغال ذمه، امری فرضی و تقدیری و به صورت ابهام و اجمال و تنجز آن در روز تلف است. بنابراین قیمت این روز معیار خواهد بود (نجفی، ۱۳۵۹: ۱۱۶ و ۱۱۷؛ رشتی، بی تا: ۶۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۱۸۴).

شیخ انصاری می‌نویسد وجوب تدارک با بدل در روز تلف، به معنای التزام به مالی معادل مال تلف شده به عنوان قائم مقام آن در روز تلف است، به گونه‌ای که گویی تلف رخ نداده است (انصاری، همان: ۲۶۴). نویسنده دیگری در تفسیر این سخن شیخ بیان می‌کند: معادله باید بین نقص مالی واردآمده به مالک و مال معادل آن برقرار شود و نقص تنها در زمان تلف (نه قبل و نه بعد از آن) تصورشدنی است. پس تعیین کننده جبران نقص مالی وارده بر مالک، روز تلف خواهد بود (طباطبایی حکیم، بی تا: ۱۵۸).

بر این دیدگاه اشکال گرفته‌اند که انتقال به قیمت در روز تلف، اگرچه سخن حقیقی است که هیچ شکی در آن نیست، انتقال مخصوص حکم تکلیفی مترتب بر غصب است. بعد از تلف، دیگر غاصب به ادای عین تکلیف نمی‌شود، زیرا تکلیف به غیرمقدور قبیح است. اما در مورد حکم وضعی (ضمان)، انتقال واضح نیست. به بیان روشن‌تر، از روز تلف دیگر تکلیف به ادای عین وجود ندارد، اما اینکه ذمه به چه چیزی مشغول می‌شود مشخص نیست؟ (موسوی خویی، همان: ۲۳۷ و ۲۳۸). به عبارت دیگر ایشان اثر تلف را تغییر شیوه جبران می‌دانند نه تغییر میزان ضرر. تلف سبب می‌شود که شیوه جبران از عینی

به بدلی مبدل شود، اما بر اینکه قیمتی که در این روز بر ذمه می‌رود، همان قیمت عین در روز ضمان است یا اعلی‌القیم یا قیمت روز تلف یا روز ادا، دلیلی وجود ندارد.

فقه‌های طرفدار صلاحیت زمان تلف بین زمان تحقق ضرر فیزیکی و قیمت این زمان - که بر ذمه مسئول زیان مستقر می‌شود - ملازمه برقرار کرده‌اند. گویی از نظر آنها مادام که عین تلف نشده، ضرری بر مالک وارد نشده و تنها پس از تلف است که می‌توان از ورود خسارت و ضرر بر مالک سخن گفت (انصاری، همان: ۲۹۴ و ۲۹۵).

اشکال دیگری که بر این نظر وارد شده آن است که اعتقاد به صلاحیت روز تلف با پذیرش اینکه شارع، غضب را سبب ضمان قرار داده، ناسازگار است. به سخن دیگر اگر ذمه از زمان تلف مشغول می‌شود و تا قبل از آن اشتغال ذمه وجود ندارد، چرا قانونگذار غضب و استیلا را بدون مجوز را سبب ضمان قلمداد کرده است نه تلف مال مغضوب را؟ در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت درست است که غضب سبب ضمان است، اما مراد از ضمان غاصب، این بوده که از لحظه غضب به بعد، مسئولیت تلف و نقص قهری مال با غاصب است. به بیان روشن‌تر، ضمان مفهومی تعلیقی و معلق به تلف یا نقص است (امام خمینی، همان: ۳۸۰) و وقتی می‌گوییم غاصب ضامن است، مراد این خواهد بود که غاصب ضامن تلف و نقص مال محسوب می‌شود و روشن است که بدون تلف و نقص، ضمان به معنای دقیق کلمه (یعنی اشتغال ذمه به بدل) معنا ندارد.

اشکال دیگری که بر این دیدگاه وارد شده، ناظر به فرض کاهش ارزش عین در زمان تلف است. به موجب این اشکال، اگر قیمت مال در زمان تلف ملاک اعتبار قرار گیرد و این قیمت، از قیمت زمان غضب کمتر باشد، موجب ضرر و خسارت بر مالک است. در پاسخ به این اشکال نیز می‌توان گفت که اگر این اشکال وارد بود، باید در فرضی که عین نیز باقی است و در زمان رد، کاهش قیمت پیدا کرده است، کسر قیمت را مضمونه تلقی می‌کردیم، در حالی که در فقه اجماع وجود دارد که نوسان‌های قیمت کالا در بازار، با فرض وجود

عین، مضمونه نیست^۱ و لذا غاصب با رد عین بری الذمه می‌شود هرچند قیمت عین در رد، از قیمت عین در زمان غصب کمتر شده باشد (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۳۷۹). لازمه التزام به این اجماع آن است که اگر در زمان تلف، قیمت کالا کاهش پیدا کرده باشد، قیمت همان روز به مالک پرداخت شود، چرا که اگر عین باقی بود، قیمت آن همین قیمت فعلی می‌بود و بی‌تردید با ادای آن، غاصب بری‌الذمه می‌شد. به بیان دیگر یا باید غاصب را نسبت به نوسان قیمت بازار ضامن و مسئول به‌شمار آوریم، یا این نوسان‌ها را به دلیل عدم انتساب به غاصب، غیرمضمونه قلمداد کنیم. در هر دو فرض، فرقی بین صورت بقای عین یا تلف آن نیست و نمی‌توان بین بقا یا تلف عین تفاوت قائل شد (هاشمی شاهرودی، همان: ۳۸). آری ممکن است بر اساس مبانی دیگر همچون ضمان ناشی از عدم‌النفع گفته شود که اگر کالا غصب نشده بود، شاید مالک آن را در زمان بالا بودن قیمت به فروش می‌رساند، اما اکنون چنین فرصتی برای وی وجود ندارد، پس غاصب باید این نفع از دست‌رفته را جبران کند. روشن است که اگر به حسب فرض در چنین مواردی به جبران مابه‌التفاوت حکم دهیم، نه از باب ضمان ید، بلکه از باب ضمان عدم‌النفع خواهد بود و از همین رو شرط استحقاق مالک برای دریافت مابه‌التفاوت قیمت، این است که اثبات کند مال وی در معرض فروش بوده است و اگر غصب واقع نمی‌شد، فروش مال وی به قیمت بالاتر از قیمت زمان تلف مسلّم بود. برخی از فقها امکان استناد به قاعده اتلاف و اضرار را نیز در این زمینه منتفی ندانسته‌اند (همان: ۵۰).

۳.۱.۱. بالاترین قیمت از زمان غصب تا ادا (اعلی‌القیم): باورمندان به این دیدگاه برآنند که عین در تمام آنات مورد ضمان است. یکی از این زمان‌ها، همان زمانی است که مال مغضوب بیشترین قیمت را پیدا می‌کند. بنابراین همان‌گونه که اگر عین در این لحظه تلف می‌شد، تدارک این قیمت واجب بود، در غصب نیز (که غاصب بین مالک و مال حائل شده

۱. أن الزيادة للسوق ما دامت العين باقية غير مضمونة إجماعاً (جواهرالکلام، ج ۳۷: ۱۰۴).

است) همین قیمت معیار محسوب می‌شود (شبیری زنجانی، ۱۴۲۸: ۵۸۸). به بیان دیگر غاصب در تمامی این لحظات ضامن مال بوده و این یعنی قیمت تمامی این لحظات، بر عهده او آمده است. بنابراین باید قیمتی را بدهد که جامع تمامی این قیمت‌ها باشد و این قیمت، جز بالاترین قیمت‌ها نیست (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۳۷). اصل اشتغال و قاعده «الغاصب يُؤخَذُ بِأَشَقِّ الْأَحْوَالِ» نیز از دیگر مستندات محسوب می‌شود که به آنها استناد شده است (نجفی، همان: ۱۰۶).

در رد استدلال نخست می‌توان گفت درست است که عین از زمان غصب مضمونه است و هر لحظه که تلف شود، باید قیمت آن پرداخت شود، اما مراد از اینکه عین در تمامی حالات مضمونه محسوب می‌شود، این است که اگر عین در هر یک از این لحظات تلف شود، باید قیمت آن پرداخت شود، نه اینکه بدون تلف عین نیز، ضامن به قیمت محقق است و مثلاً ذمه غاصب برای هر لحظه به قیمت همان لحظه مشغول شده و اکنون باید از بین مجموع این قیمت‌های مستقر بر ذمه، بالاترین آنها را انتخاب کرد! (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۳۳).

برخی از معتقدان به ضمان اعلی القیم به اصل اشتغال نیز استناد کرده‌اند و گفته‌اند اشتغال یقینی براثت ذمه یقینی می‌طلبد و براثت غاصب جز با پرداخت اعلی القیم حاصل نمی‌شود (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۴۸۱). در پاسخ به این استدلال گفته شده که اصل در این مسئله براثت است نه اشتغال، زیرا در تکلیف زائد شک داریم (انصاری، همان: ۲۹۶). به قاعده لاضرر نیز برای اثبات اعلی القیم استناد شده است، به این نحو که اگر قیمت اعلی به مالک داده نشود، موجب ضرر وی می‌شود (شاهرودی، همان: ۳۸). زیرا اگر در زمانی که عین بالاترین قیمت را داشت، مال به او تسلیم شده بود، وی می‌توانست آن را بفروشد و قیمت اعلی را به دست آورد. در رد این استدلال نیز می‌توان گفت اولاً ضرر مالک با ضرر ضامن معارضه می‌کند و دلیل ساقط می‌شود (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶: ۴۵۶) و ثانیاً این مصداق ضرر نیست، بلکه مصداق عدم النفع است.

دیدگاه معتقد به ضمان اعلی‌القیم با وجود دلایل متعددی که برای آن ذکر شده، طرفدار چندانی در بین فقها نداشته است و اغلب فقها آن را ضعیف‌ترین احتمالات شمرده‌اند (رشتی، همان: ۷۰؛ همدانی، ۱۴۲۰: ۱۱۳؛ مکارم، همان: ۱۹۱).

۱.۱.۴. صلاحیت زمان پرداخت: فقهای سرشناسی همچون مرحوم سید محمد کاظم یزدی (یزدی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۹۹)، میرزای نایینی، امام خمینی و محقق خویی از طرفداران این نظرند. به گفته میرزای نایینی هرچند اعتبار روز تلف، قول معروف بین اصحاب بوده، مقتضای دلیل، اعتبار روز اداست. زیرا رکن در ضمان و آنچه به دنبال تلف، مورد ضمان واقع می‌شود، مالیت شیء است لکن نه به معنای مبلغ مشخص و معلوم، بلکه مالیت اجمالی و نامقدر. به این معنا که پس از تلف، غاصب برای خروج از ضمان و عهده باید مالیت شیء تالف را به مالک بپردازد و این مالیت بر حسب روز ادا متغیر است و در زمان ادا و پرداخت، بالفعل و مقدر می‌شود. البته ایشان پس از ذکر نظر خود بیان می‌کنند که به دلیل شاذ بودن این نظر و مخالفت آن با قول مشهور که قیمت روز تلف است، در موارد اختلاف قیمت روز تلف و روز ادا، رعایت احتیاط لازم است (نایینی، همان: ۳۵۸).

تأمل در آرای معتقدان به اعتبار زمان ادا، نشان می‌دهد که منشأ گرایش این افراد به قیمت روز پرداخت، اعتقاد آنها به امکان اعتبار نفس عین بر عهده است. چنانکه پیش‌تر اشاره شد، عهده برخلاف ذمه، به اموال کلی اختصاص ندارد و در مورد اعیان خارجی نیز مصداق دارد. به نظر آنها همان‌گونه که از ظاهر دلیل علی‌البد برمی‌آید، آنچه با غصب بر عهده ثابت می‌شود، نفس عین مأخوذ یا همان عین خارجی است (طباطبایی یزدی، همان: ۹۹) و ثبوت عین خارجی بر عهده یک حکم وضعی خواهد بود که بر آن آثاری مترتب می‌شود که از جمله آن رد عین در صورت وجود و رد بدل در فرض تلف است. عهده اعیان خارجی مختص به حال بقای عین نیست و بعد از تلف نیز همچنان عین بر عهده باقی است (خلخالی، ۱۴۲۷: ۴۴۴). این فقها در پاسخ به این اشکال که عین خارجی با وصف خارجیت، به عالم اعتبار منتقل نمی‌شود، گفته‌اند عین خارجی طرّف و متعلق اعتبار

است و آنچه اعتباری محسوب می‌شود «ثبوت عین خارجی بر عهده» است که حکمی وضعی و عقلائی و دارای آثار است (فاضل لنکرانی، بی تا: ۱۲۸). به سخن دیگر با غصب، عین بر عهده قرار می‌گیرد و بر عهده باقی می‌ماند تا اینکه یا عین مال مغضوب، باز پس داده شود یا در فرض تلف و عدم امکان رد عین، بدل آن اعم از مثل یا قیمت، به مالک داده شود و این همان مفاد حدیث علی الید است. بنابراین اثر تلف تنها این است که تکلیف به رد عین به دلیل غیرممکن شدن آن، منتفی می‌شود، اما حکم وضعی ثبوت عین بر عهده همچنان باقی است (خویی، همان: ۲۳۸) و در زمان ادا چون امکان تدارک خصوصیات شخصی و نوعی مال (به دلیل تلف عین و فقدان مثل آن) وجود ندارد، این تکالیف ساقط می‌شود، اما تکلیف به ادای مالیت مال در زمان پرداخت همچنان باقی است و غاصب با ادای مالیت مال تالف قیمی، در زمان ادا از عهده آن خارج می‌شود.

ثمره مهمی که التزام به این دیدگاه در پی دارد، منتفی شدن موضوع نوسان قیمت دین ناشی از ضمان در جریان دادرسی تا اجراست. زیرا اگر قرار باشد غاصب یا متلف با دادن قیمت مال تلف شده در روز ادا و اجرای حکم از ضمان و عهده خارج شود، دیگر موضوعی با عنوان کاهش ارزش پول در فاصله تعیین دین پولی تا ادای آن مطرح نخواهد بود.

۲.۱. دیدگاه منتخب قانون مدنی ایران

در تعیین زمان صالح برای ارزیابی ضرر، همان گونه که اشاره شد، اختلاف آرا شدید است و حتی برخی از فقها در عین تأیید یکی از اقوال به لحاظ نظری، در مقام فتوا در صورت اختلاف قیمت در زمان‌هایی همچون غصب، تلف یا ادا، مصالحه را توصیه کرده‌اند (امام خمینی، ۱۴۲۵: ۳۲۱؛ موسوی خویی، همان: ۲۳۷؛ سبزواری، همان: ۳۲۸؛ سیستانی، ۱۴۱۷: ۳۱). با وجود این به نظر می‌رسد دیدگاه دوم یعنی اعتبار روز تلف، به دلایل زیر در قانون مدنی پذیرفته شده است و با مبانی مورد قبول قانون مدنی سازگاری بیشتری دارد:

۱. با توجه به فقدان حکم صریح این موضوع در قانون مدنی از یکسو و مشهور بودن قول به ضمان روز تلف در بین فقها، حمل قانون مدنی بر قول مشهور که رویه مرسوم نویسندگان قانون مدنی است، پذیرش اعتبار روز تلف را اقتضا دارد.

شاید تصور شود که با توجه به ماده ۳۱۲ قانون مدنی، اعتبار روز ادا، دیدگاه منتخب قانون مدنی بوده است، زیرا به موجب این ماده هرگاه مال مغضوب مثلی باشد و مثل آن پیدا نشود، غاصب باید قیمت حین‌الاداء را بدهد. این تصور را باید از ذهن زدود. زیرا اولاً حکم ماده ۳۱۲ مربوط به تلف مال مثلی است و موضوع این نوشتار و اقوال مطرح شده همگی ناظر به تلف مال قیمی هستند؛ ثانیاً مراجعه به آرای فقها نشان می‌دهد که بسیاری از معتقدان به اعتبار روز غصب یا تلف نیز در مورد تلف مال مثلی و تعذر مثل، به قیمت حین‌الاداء معتقد هستند (سیستانی، همان: ۲۶۲) و از این رو پذیرش این حکم با اعتقاد به دیدگاه اعتبار قیمت روز ادا در تلف مال قیمی ملازمه‌ای ندارد؛ ثالثاً دقت در این حکم نشان می‌دهد که دلیل اعتبار روز ادا در مورد مذکور این است که به دلیل مثلی بودن مال، تا زمان پرداخت خسارت، آنچه بر ذمه عامل زیان قرار گرفته، مثل مال تالف است و اکنون که در مقام ادا، مثل مال متعذر شده، چاره‌ای جز حکم به پرداخت قیمت مثل به‌عنوان نزدیک‌ترین راه حل ممکن به ادای مثل وجود ندارد (طباطبایی یزدی، همان: ۹۹).

۲. از دیگر شواهدی که بر تبعیت قانون مدنی از قول مشهور دلالت دارد، نحوه تنظیم ماده ۳۱۱ ق.م است. به موجب ذیل این ماده «... اگر عین تلف شده باشد، {غاصب} باید مثل یا قیمت آن را بدهد». حمل این ماده بر اعتبار روز تلف بر خلاف سایر دیدگاه‌ها به هیچ تقدیر و تکلفی نیاز ندارد. به بیان دیگر مراد از عبارت «قیمت آن» در ماده ۳۱۱ مسلماً چیزی جز «قیمت عین تلف‌شده» نیست. حال اگر منظور قانونگذار از «قیمت آن» یا همان «قیمت عین تلف‌شده»، قیمت آن در غیر زمان تلف مثلاً قیمت آن در زمان غصب یا ادا بوده باشد، بی‌گمان این عبارت برای القای مراد وی رسا نیست، مگر اینکه عباراتی همچون «در زمان غصب یا ادا» را در تقدیر بگیریم، اما اگر مراد قانونگذار از قیمت عین تلف‌شده، قیمت عین در زمان تلف باشد، عبارت موجود برای بیان مقصود وی کفایت می‌کند.

۳. حکم ماده ۳۱۲ ق.م نیز به نوعی بر تمایل قانون مدنی به دیدگاه اعتبار قیمت روز تلف دلالت دارد. زیرا قانون مدنی بلافاصله پس از حکم به لزوم ادای قیمت مال قیمی در فرض تلف در ماده ۳۱۱، در ماده ۳۱۲ در فرض تعذر مثل، به لزوم قیمت روز ادا حکم کرده است و اگر در باب مال قیمی نیز به اعتبار روز غصب یا ادا معتقد بود، همانند ماده ۳۱۲ به آن تصریح می‌کرد.

۴. عدم ضمان غاصب نسبت به نوسان قیمت عین در فرض بقای عین نیز، از عدم پذیرش قول اعتبار روز غصب نشان دارد. زیرا لازمه پذیرش قول اخیر این است که غاصب حتی در فرض رد عین، نسبت به کاهش ارزش قیمت عین، ضامن باشد، چه بر بنیاد این دیدگاه، عین با جهات سه‌گانه آن که از جمله آنها قیمت عین در روز غصب است، بر ذمه می‌نشیند و نتیجه این مبنا ضمان غاصب نسبت به کسر قیمت عین حتی در فرض رد عین است، در حالی که از قانون مدنی و به‌ویژه صدر ماده ۳۱۱ (که در فرض بقای عین، تنها از رد عین سخن گفته) برمی‌آید که در فرض بقای عین، غاصب تنها باید عین را باز پس دهد و نسبت به کاهش قیمت عین مسئولیتی ندارد.

۵. حکم قانون مدنی در ذیل ماده ۳۱۲ مبنی بر لزوم پرداخت آخرین قیمت مال مثلی که از قیمت افتاده نیز با مبنای دیدگاه اعتبار روز تلف هماهنگ است. سقوط مال مثلی از قیمت در حکم تلف آن خواهد بود و حکم به پرداخت آخرین قیمت قبل از خروج از مالیت، جمع بین اعتقاد به قیمت روز تلف و لزوم پرداخت مبلغی به‌عنوان خسارت به مالک است. زیرا از یکسو نمی‌توان به دلیل از قیمت افتادن مال مثلی، مالک را به‌طور کامل از دریافت خسارت محروم کرد و از سوی دیگر زمان تلف، زمان سقوط از مالیت بوده و برای جمع بین این دو، قیمت لحظه قبل از سقوط مالیت ملاک قرار گرفته است. همچنین می‌توان گفت با تلف مال مثلی، ذمه به مثل مشغول می‌شود و سقوط مثل از مالیت، عرفاً در حکم تلف آن است و با تلف مثل، ذمه به قیمت مثل مشغول می‌شود (خویی، بی‌تا، ج ۳: ۱۷۰). در هر دو صورت، تلف موجب تبدیل مثل به قیمت است و این امر نشان از آن دارد

که قاعده کلی در باب ضمان این است که تلف موجب انقلاب ذمه از عین یا مثل به قیمت خواهد بود.

۶. پذیرش دیدگاه اعتبار روز تلف سبب هماهنگی بین انواع اسباب ضمان از حیث زمان ارزیابی قیمت می‌شود. چه اینکه در مورد اتلاف و تسبیب، با توجه به اتحاد زمان تحقق سبب ضمان و زمان تلف، دیدگاه معتقد به اعتبار روز تحقق سبب ضمان با دیدگاه اعتبار روز تلف بر یکدیگر منطبق می‌شوند و در این صورت به نحو عام می‌توان گفت در صورت تلف یا اتلاف یا تسبیب، مسئول حادثه ضامن قیمت مال تلف‌شده در زمان نابودی آن است، اعم از اینکه مال قهراً یا به واسطه عامل انسانی مباشرتاً یا تسبیباً تلف شده باشد.

۲. تأثیر نوسان ارزش پول از زمان تعیین مبلغ خسارت تا زمان پرداخت آن

چنانکه گفته شد در فرضی که زمان پرداخت خسارت یا زمان ادا را زمان صالح برای ارزیابی قیمت مال تالف قلمداد کنیم، بحثی با عنوان کاهش ارزش پول پس از آن زمان مطرح نمی‌شود، اما از آنجا که در این نوشتار قول به قیمت مال در روز تلف به‌عنوان دیدگاه منتخب قانون مدنی معرفی شد، طبعاً مسئله دیگری تحت عنوان کاهش ارزش پول از زمان تعیین مبلغ تا زمان ادای آن مطرح خواهد شد. با توجه به کاهش محسوس و سریع ارزش پول در روزگار کنونی، مسئله کاهش ارزش پول و ضمان تورم از موضوعات بسیار مهم و در عین حال چالش‌برانگیز و اختلافی در بین فقهاست. اغلب فقها حکم به پرداخت مبلغی بیش از مبلغ دین تعیین‌شده را نمی‌پذیرند و معتقدند حکم پول نیز مانند سایر اموال مثلی است که با دادن مثل، ذمه مدیون بری می‌شود و نقصان ارزش مثل در زمان ادا نسبت به زمان اخذ یا تلف، در براءت ذمه تأثیری ندارد^۱ (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۱۶۹).

۱. «فی الموارد التي تكون ذمة الشخص مشغولة بالمثل و منه العمليّة الورقيّة {اسكناس}، يكون مدیناً و ضامناً لذلك المثل، ... و تقيصة و زيادة قوة الشراء أو الغلاء {گرانی} أو الرخص {ارزانی} لا تغیر التكلیف» (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۵: ۲۸۴).

یکی از دلایلی که بر اساس آن فقها حکم به مبلغ مازاد را نادرست می‌شمارند، نگرانی از وقوع در ورطه ریاست. این شبهه در مورد تمامی دیون و به‌طور خاص در دیون قراردادی همچون قرض و ثمن مبیع منشأ حکم فقها به عدم استحقاق طلبکار نسبت به کاهش ارزش پول شده است (تبریزی، بی‌تا، ج ۸: ۴۵). یکی از استادان حقوق در رد این شبهه گفته‌اند: «ممنوعیت ربا و مسائل متعدد مربوط به این موضوع که در تألیفات و رساله‌های فقهی گذشته و زمان حاضر مطرح گردیده است، با مسئله مورد بحث متفاوت است؛ زیرا ربا در مواردی محقق می‌شود که مقداری اضافه بر مثل مالی که طبق عقد قرض و یا سایر عقود معوض به شخص تملیک گردیده است، از او دریافت گردد. در حالی که موضوع در مسئله مورد بحث ما دریافت اضافه نیست. بلکه موضوع وحدت و تماثل یا عدم تماثل و وحدت مالیت دو مقدار اسکناس مساوی از حیث رقم و واحد می‌باشد» (شهیدی، ۱۳۸۵: ۹۴).

این استاد فقید کوشیده است با توسل به مفهوم مماثلت یا یکسانی قدرت خرید، دریافت مبلغ مازاد را توجیه کند. به نظر ایشان، آنچه در دیون پولی موضوعیت دارد، قدرت خرید است نه عدد اسمی. بنابراین مدیون برای اینکه از دین بری‌الذمه شود، باید مبلغی را به داین بپردازد که از حیث ارزش و قدرت خرید، مماثل و معادل با دین اصلی باشد.

این راهکار از سوی برخی فقهای معاصر نیز تأیید ضمنی (حائری، ۱۴۲۳، ج ۲: ۴۸۵)^۱ یا صریح شده است. به‌عنوان نمونه آیت‌الله نوری همدانی در پاسخ به نامه کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی در زمینه روزآمدسازی مهریه چنین می‌نویسند:

۱. «أنه قد يقال في الأوراق التقديرة المألوفة اليوم بان أخذ الزيادة في القرض بمقدار التضخم (تورم) وانكسار القوة الشرائية ليس ربا لأن رأس المال يتمثل في القوة الشرائية فلو أخذ ما يساوي القوة الشرائية سابقاً فقد عمل بقوله تعالى: فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ».

«لازم است به طور کلی در باب دیون و جنایات و ضمانات، ارزش‌ها و قدرت خریدها را - که در زمان‌های مختلف متفاوت می‌شود - همیشه در نظر بگیریم و به حساب بیاوریم» (یوسفی، ۱۳۸۱: ۶۰).

آیت‌الله مکارم شیرازی نیز چنین پاسخ می‌دهند: «اگر تورم در زمان کوتاه و مقدار معمولی باشد، محاسبه نمی‌شود، چرا که همیشه تغییراتی در اجناس و قدرت خرید پول پیدا شده و می‌شود و سیره مسلمانان و فقها بر عدم محاسبه تغییرات جزئی بوده است، ولی اگر تورم شدید و سقوط ارزش پول زیاد باشد، تا آن حد که در عرف پرداختن آن مبلغ ادای دین محسوب نگردد، باید بر اساس وضع حاضر محاسبه کرد و در این مسئله تفاوتی میان مهریه و سایر دیون نیست» (همان: ۸۴).

همان‌گونه که پیداست این راهکار، ناظر به تمامی دیون اعم از قهری و قراردادی است و به باب غصب یا ضمان قهری اختصاص ندارد و تمکن یا مطالبه داین نیز شرط اعمال آن نیست.

نگاهی به تحولات قانونگذاری پس از انقلاب و به طور خاص اظهارنظرهای شورای نگهبان نشان می‌دهد که قانونگذار هنوز تا پذیرش این مبنا فاصله دارد و از نظر وی، مدیون علی‌الاصول با پرداخت مبلغی که عدد آن معادل مبلغ دین است، بری‌الذمه می‌شود، مگر در موارد استثنایی مانند مهریه که مسلم است در نظر طرفین عدد موضوعیت نداشته و ارزش اقتصادی مد نظر بوده است که در این صورت برای برائت ذمه باید معادل ارزش روز دین به بستانکار پرداخت شود.^۱ تصویب تبصره ماده ۱۰۸۲ ق.م در زمینه تعدیل مهر به عنوان حکمی استثنایی، نشان می‌دهد که از نظر قانونگذار اصل بر این است که در دیون پولی، عدد موضوعیت دارد، نه ارزش اقتصادی و قدرت خرید آن و از همین رو قاعدتاً

۱. «التفصیل بین ما إذا جرى التعاقد على النقد بنحو الموضوعية فلا ضمان و بین ما إذا جرى التعامل عليه كطریق و مرآة للقيمة و المالیة فيكون التضخم المالی مضمونا و هذا هو الغالب فی المهور» (سند البحرانی، ۱۴۲۳: ۲۲۷).

مدیون با پرداخت مبلغی که اسماً معادل مبلغ دین است، بری الذمه می‌شود، هر چند قدرت خرید پول کاهش یافته باشد.

نحوه تنظیم ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م نیز به خوبی از وجود چنین ذهنیتی حکایت دارد. به موجب این ماده بستانکار تنها در صورتی نسبت به کاهش فاحش ارزش پول استحقاق دارد که اولاً دین را مطالبه کرده باشد و ثانیاً مدیون با تمکن از پرداخت، از ادای دین امتناع کرده باشد. تأمل در این قیود به خوبی نشان می‌دهد که از نظر قانونگذار مماثلت در قدرت خرید، شرط تحقق ادای دین نیست، چرا که در غیر این صورت تقیید جبران کاهش ارزش پول به قید مطالبه و تمکن مدیون و امتناع وی از پرداخت توجیهی نداشت. به بیان دیگر، اگر بپذیریم که مدیون برای برائت ذمه باید مبلغی را به داین بپردازد که از حیث قدرت خرید مُمائل با مبلغ اصلی باشد نه صرفاً از حیث عدد، در این صورت چه مدیون متمکن باشد چه نباشد، پرداخت مبلغ اسمی ذمه او را به طور کامل بری نمی‌سازد و عدم تمکن مدیون حداکثر به او مجالی برای تقسیط یا تأخیر خواهد بخشید، در حالی که قانونگذار در فرض تأخیر در مطالبه یا عدم تمکن مدیون، ذمه مدیون را با پرداخت مبلغ دین اصلی بری الذمه می‌داند.

اما به راستی چرا قانونگذار این قیود را برای ضمان تورم لازم دانسته است؟ درنگ در قیودی که قانونگذار برای الزام مدیون به جبران کاهش ارزش پول در ماده ۵۲۲ در نظر گرفته، حاکی از آن است که آنچه در این ماده با عنوان خسارت تأخیر آمده، در واقع نوعی جریمه برای مدیون مُمائل محسوب می‌شود و به عنوان راهکار مشروعی برای جبران کاهش ارزش پول، استفاده شده است. توضیح اینکه به لحاظ فقهی و بر اساس روایاتی همچون «مَطْلُ الْغَنَى ظُلْمٌ»، قید مطالبه و تمکن، دو شرط لازم برای وجوب ادای دین هستند^۱ و اگر کسی با وجود مطالبه بستانکار و قدرت بر پرداخت، از ادای دین خود امتناع

۱. «يجب على المدین أداء الدين فوراً عند مطالبه الدائن إن قدر عليه» (خویی، ۱۴۱۰: ۱۷۱).

کند، مرتکب حرام شده و تعزیرشدنی است. شورای نگهبان در نظریه مورخ ۱۳۶۷/۱۰/۱۴ پس از اعلام اینکه خسارت تأخیر تأدیه - به مفهومی که در قانون آیین دادرسی مدنی سابق و برخی قوانین دیگر آمده بود - شرعاً مطالبه‌شدنی نیست، تصریح کرده است: «...تأخیر در ادای دین حال پس از مطالبه طلبکار برای شخص متمکن شرعاً حرام و قابل تعزیر است». از آنجا که تعیین مجازات تعزیری به تشخیص حاکم واگذار شده (التعزیر بما یراه الحاکم)، همان‌گونه که برخی فقها تصریح کرده‌اند^۱ حاکم می‌تواند مدیون مامطل را از باب تعزیر به جبران کاهش ارزش پول در حق بستانکار محکوم کند. قانونگذار نیز در ماده ۵۲۲ از همین راهکار استفاده کرد تا بخشی از معضل تورم و کاهش ارزش پول را به نحو مشروعی چاره کند. البته عدم تفتن به مقصود قانونگذار از وضع قیود مندرج در ماده ۵۲۲ سبب تعجب و اعتراض برخی از مؤلفان حقوقی شده است و افزودن این قیود برای مسئولیت بدهکار نسبت به تورم و کاهش ارزش پول را خروج از اصول حقوقی و دفاع‌ناشدنی دانسته‌اند (شیروی، ۱۳۸۰: ۴۶). بر اساس آنچه گفته شد می‌توان سرّ این موضوع را دریافت که چرا برخلاف ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م، تبصره ماده ۲ ق. صدور چک - که در آن به‌طور مطلق و بدون قیود ماده ۵۲۲ حکم به لزوم جبران کاهش ارزش پول داده شده بود - در شورای نگهبان تأیید نشد و در نهایت به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید.

راهکار دیگری که از سوی برخی نویسندگان برای محکومیت مدیون به جبران کاهش ارزش پول به آن استناد شده است و حتی شامل فرض بقای عین و کاهش ارزش آن می‌شود، استناد به «تسبیب» است (کاتوزیان، همان: ۵۳۶). ناگفته پیداست که این تحلیل با نظریه پیش‌گفته تفاوت گوهری دارد. در راهکار نخست اضافه کردن تورم به مبلغ اسمی دین اصلی به‌منظور حفظ مماثلت مبلغ پرداختی با دین اولیه است و لذا پرداخت مبلغ مازاد

۱. «جریمه دیرکرد اگر جنبه تعزیر از سوی حکومت اسلامی داشته و به‌صورت عادلانه باشد جایز است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۵۸۹).

نه به عنوان غرامت و خسارت، بلکه به عنوان ادای اصل دین مطرح می‌شود و مبنایی نیز جز لزوم ادای کامل دین ندارد، در حالی که در راهکار دوم به‌طور ضمنی پذیرفته شده که با پرداخت مبلغ اسمی، مدیون دین خود را که مثلاً ناشی از ضمان ید یا قرض است، می‌پردازد و بری‌الذمه می‌شود و پرداخت مبلغ اضافی، از باب جبران «خسارتی» است که به دلیل تأخیر در ادای دین به طلبکار وارد شده است و طبعاً مبنای لزوم پرداخت آن نیز غیر از مبنای پرداخت اصل دین بوده و به دلایلی همچون تسبیب، عدم‌النفع یا مبنای دیگر مستند است. اشکال مهمی که به راهکار دوم گرفته شده، این بوده که اولاً قیمت سوقیه امری اعتباری است و از اوصاف حقیقی عین محسوب نمی‌شود تا در ضمان غاصب یا متصرف واقع شود (همدانی، همان: ۱۲۰) و ثانیاً کاهش ارزش پول، تابع عرضه و تقاضا و عوامل دیگر است و به مدیون منسوب نیست تا از باب تسبیب بتوان وی را ضامن جبران آن شمرد. افت ارزش پول پدیده‌ای اقتصادی و تابع ده‌ها عامل پیدا و پنهان اقتصادی و غیراقتصادی است (حکیم، ۱۴۲۷: ۲۲۲). مبنای اجماع فقها در عدم ضمان کاهش ارزش عین در فرض بقای آن نیز در همین نکته نهفته که ارزش کالا در بازار تابع عرضه و تقاضاست و نقصان قیمت آن در بازار اگر به دلیل تغییر یا نقص در عین نباشد، با غاصب یا مدیون ارتباطی ندارد. به بیان دیگر اگر به دلیل تحریم یا سوءمدیریت اقتصادی یا عوامل دیگر، ارزش پول ملی کاهش یابد، نمی‌توان مدیون را مسئول این کاهش تلقی کرد.

از آنچه در زمینه ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م و استثنایی بودن حکم تبصره ماده ۱۰۸۲ ق.م و نیز تبصره ماده ۲ ق. صدور چک گفته شد، به‌خوبی می‌توان نتیجه گرفت که قانونگذار کاهش ارزش پول در اثر تأخیر در پرداخت را، خسارت یا دست‌کم خسارتی که منسوب به مدیون باشد، تلقی نکرده است تا بتوان از باب تسبیب در تمامی موارد کاهش ارزش پول، مدیون را ضامن جبران آن قلمداد کرد. اما با وجود این به‌نظر می‌رسد با توجه به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۹۳/۷/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که آخرین و تازه‌ترین تحول نظام قضایی ایران در زمینه جبران کاهش ارزش پول به حساب می‌آید،

می‌توان به گونه‌ای برای جبران خسارت ناشی از کاهش ارزش پول در اغلب موارد ضمانات قهری چاره‌جویی کرد. چنانکه می‌دانیم یکی از چالش‌های دستگاه قضا به‌ویژه در سال‌های اخیر، مسئله کشف فساد و بطلان معاملات فضولی است که به دلیل مراجعه مالک و ابطال معامله فضولی، ملک از ید مشتری فضولی انتزاع و وی برای دریافت ثمن معامله به بایع فضولی ارجاع می‌شد. روشن است که به دلیل افت شدید ارزش پول در سال‌های اخیر، بازگشت ثمن اولیه به مشتری، وی را با چه وضعیت وخیمی روبه‌رو می‌کرد. هر چند ماده ۳۹۱ ق.م. در فرض جهل مشتری، وی را مستحق دریافت غرامت نیز می‌دانست، اما دادگاه‌ها تا قبل از صدور رأی وحدت رویه، در تفسیر غرامات اختلاف داشتند و برخی غرامت را منحصر به هزینه‌های معامله مثل حق دلالی و امثال آن می‌دانستند و برخی دیگر از عنوان غرامت برای حکم به جبران تورم استفاده و بایع فضولی را به رد ثمن بر اساس شاخص بانک مرکزی محکوم می‌کردند و بالأخره پاره‌ای دادگاه‌ها نیز قیمت روز مبیع را ملاک قرار می‌دادند و بایع فضولی را به جبران مابه‌التفاوت ثمن معامله با قیمت روز مبیع فضولی تحت عنوان غرامت مندرج در ماده ۳۹۱ محکوم می‌کردند. رأی وحدت رویه یادشده به این اختلاف پایان داد و با تأیید دیدگاه دوم، بایع فضولی را نسبت به کاهش ارزش ثمن مسئول شمرد، هرچند با عدم تصریح به لزوم ارجاع به شاخص بانک مرکزی، دست دادگاه‌ها را در امکان ارجاع امر به کارشناس مالی در تعیین قیمت روز ثمن باز گذاشت. رأی مذکور به قرار زیر است: «به‌موجب ماده ۳۶۵ قانون مدنی، بیع فاسد اثری در تملک ندارد، یعنی مبیع و ثمن کماکان در مالکیت بایع و مشتری باقی می‌ماند و حسب مواد ۳۹۰ و ۳۹۱ قانون مرقوم، اگر بعد از قبض ثمن، مبیع کلاً یا جزئاً مستحقٌ للغير درآید، بایع ضامن است و باید ثمن را مسترد دارد و در صورت جهل مشتری به وجود فساد، از عهده غرامات واردشده بر مشتری نیز برآید و چون ثمن در اختیار بایع بوده است، در صورت کاهش ارزش ثمن و اثبات آن، باتوجه به اطلاق عنوان غرامات در ماده ۳۹۱ قانون مدنی، بایع قانوناً ملزم به جبران آن است». به‌موجب این رأی، معامل فضولی در صورت

جهل مشتری و نیز در صورت کاهش ارزش ثمن، باید افزون بر ثمن، کاهش ارزش پول را نیز از باب غرامت جبران کند. از تأمل در این رأی معلوم می‌شود قانونگذار همچنان بر مبنای پیشین خود یعنی موضوعیت عدد در دین پولی (و نه ارزش و قدرت خرید) پایبند است، زیرا بایع فضولی را، نه از باب لزوم رد ثمن بلکه از باب «غرامت» و جبران خسارت، به رد مابه‌التفاوت قیمت یا همان کاهش ارزش پول محکوم می‌کند. مهم‌ترین نکته‌ای که از این رأی می‌توان استفاده کرد، آن است که قانونگذار در آخرین تحول خود، اولاً کاهش ارزش و قدرت خرید پول را خسارت و ضرر برای بستانکار قلمداد کرده و ثانیاً مدیونی را که در پرداخت دین تأخیر داشته، از باب تسبیب، مسئول جبران این کاهش به‌شمار آورده است. همچنین از رأی دیوان و اختصاص حکم جبران خسارت کاهش ارزش پول به صورت جهل مشتری، می‌توان چنین برداشت کرد که جز در فرض وجود قاعده اقدام که در خصوص مشتری عالم به فضولی بودن و موارد مشابه آن مطرح است، در تمام مواردی که شرایط ضمان ناشی از تسبیب جمع است و اعمال قاعده تسبیب با مانعی مانند قاعده اقدام یا رضای بستانکار به بقای مال در نزد مدیون روبه‌رو نیست، زیان‌دیده می‌تواند در صورت کاهش ارزش پول، از عامل زیان جبران کسر ارزش را از باب تسبیب مطالبه کند. بنابراین برخلاف آنچه ممکن است در بدو امر به ذهن برسد، وجود یا نبود لفظ «غرامات» یا تصریح ماده ۳۹۱ ق.م. به لزوم جبران غرامات، در مسئله تأثیری ندارد و در مواردی که قانونگذار به لزوم جبران غرامت علاوه بر اصل ادای دین تصریح نکرده باشد نیز تسری پذیر است. چه اینکه تسبیب از قواعد عام مسئولیت محسوب می‌شود و به تصریح آن در تک‌تک موارد احتیاج نیست. آری شبهه انتساب یا عدم انتساب ضرر به مدیونی که در ادای دین خود تأخیر کرده است، در اعمال تسبیب در فرض کاهش ارزش پول تردید ایجاد می‌کند، ولیکن رأی وحدت رویه جدید این شبهه را مرتفع کرد و بار کاهش ارزش پول را بر دوش مدیون نهاد. فراموش نکنیم که در ماده ۳۹۱ ق.م شرط دریافت غرامت افزون بر ثمن، صرفاً جهل مشتری است و علم و جهل بایع فضولی در این میان تأثیری

ندارد. بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که علاوه بر شرایط، مبنای رأی وحدت رویه نیز با ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م متفاوت است، چه اینکه در ماده ۵۲۲، مدیون با وجود علم و تمکن، از ادای دین امتناع می‌کند و از همین رو عمل وی حرام و تعزیرشدنی است، در حالی که در ماده ۳۹۱ شاید بایع فضولی نیز از بطلان معامله و در نتیجه از لزوم رد فوری ثمن به مشتری بی‌اطلاع باشد، ولی با وجود این، بر مبنای رأی دیوان، باز نسبت به جبران کاهش ارزش پول مسئولیت دارد.

راهکار دیگری که شاید تا حدی برای جبران کاهش ارزش پول قابل استفاده و تا قبل از صدور رأی وحدت رویه اخیر از اهمیت بیشتری برخوردار بود، استناد به ضمان عدم النفع مسلم است. هرچند ظاهر ماده ۵۱۵ ق.آ.د.م عدم النفع را غیرمضمونه اعلام کرده، اما تلقی رایج اغلب اصحاب عمل و نظر حقوقی اختصاص این حکم به عدم النفع محتمل است. بنابراین اگر زیان‌دیده ثابت می‌کرد که به دلیل محرومیت از دریافت پول خود از منافع مسلمی محروم شده است، می‌توانست محکومیت عامل زیان به جبران این منافع را از دادگاه تقاضا کند. از مصادیق روشن این بحث موردی است که مالک ثابت کند مال وی در معرض فروش بوده و به دلیل غصب یا اتلاف، مالک نتوانسته مال خود را به قیمت مناسب (که بر حسب فرض از قیمت فعلی مال بیشتر بوده است) به فروش رساند.

۳. نتیجه‌گیری

در مرحله سوم از مراحل جبران خسارت، جبران از طریق پرداخت مبلغی وجه نقد معادل با قیمت مال تلف‌شده صورت می‌پذیرد. در این موارد به‌علت تغییر قیمت مال در طول زمان، گزینه‌های متعددی به‌عنوان زمان صالح برای ارزیابی مطرح می‌شود. برخی از فقها به قیمت زمان غصب، گروهی به صلاحیت زمان تلف، عده‌ای به اعلی‌القیم و دسته‌ای نیز به قیمت زمان ادا اعتقاد دارند، اما قول مشهور، صلاحیت زمان تلف برای ارزیابی خسارت است که بنا به شواهد موجود، دیدگاه منتخب قانون مدنی ایران نیز محسوب می‌شود. از

جمله این شواهد می‌توان به رویه مرسوم نویسندگان قانون مدنی در تبعیت از قول مشهور، نحوه تنظیم ماده ۳۱۱ ق.م. عدم تعرض ماده ۳۱۲ به زمان خاص در باب مال قیمی، عدم ضمان غاصب نسبت به نوسان قیمت عین در فرض بقای آن مستنبط از ماده ۳۱۱ و حکم ذیل ماده ۳۱۲ مبنی بر لزوم پرداخت آخرین قیمت مال مثلی از مالیت‌افتاده اشاره کرد. پذیرش اعتبار روز تلف، علاوه بر اینکه سبب هماهنگی بین انواع اسباب ضمان اعم از تلف، اتلاف یا تسبیب از حیث زمان ارزیابی قیمت می‌شود، در مقایسه با راه‌حل معتقد به صلاحیت زمان ادا نیز بهتر است، چرا که در راهکار اخیر این امکان وجود دارد که قیمت کالا در زمان ادا، از قیمت زمان تلف یا زمان غصب کمتر شده باشد و زیان‌دیده به پذیرش قیمتی مجبور شود که بر حسب فرض، از قیمت مال در زمان غصب یا تلف کمتر است، در حالی که بر بنیاد دیدگاه منتخب این مقاله، پس از مشخص شدن دین پولی مسئول حادثه زیانبار، دیگر کاهش یا افزایش قیمت «کالا» در میزان دین تأثیری ندارد. به‌عنوان مثال اگر کالا در زمان تلف ۱۰۰۰ تومان، ولی در زمان اجرای حکم ۵۰۰ یا ۲۰۰۰ تومان قیمت داشته باشد، زیان‌دیده استحقاق دریافت طلب ۱۰۰۰ تومانی خود را دارد. البته حکم به قیمت روز تلف با ضمان اجرت‌المثل منافع و همچنین نفع مسلمی که شاید از بین رفته باشد، منافی نیست و در صورت وجود شرایط، جمع آنها با یکدیگر منعی ندارد. اما ضمان کاهش ارزش پول، موضوعی اختلافی و مورد تردید است. جمعی از فقها و حقوقدانان با توسل به مفهوم مماثلت یا لزوم وحدت مالیت و یکسانی قدرت خرید مبلغ پرداختی با دین اصلی، عامل زیان را ضامن جبران تورم می‌شمارند، اما به‌نظر می‌رسد تصویب تبصره ماده ۱۰۸۲ ق.م در زمینه مهریه به‌عنوان یک حکم استثنایی از آن نشان دارد که از نظر مقنن، در دیون پولی، عدد موضوعیت دارد نه قدرت خرید. در نتیجه مدیون ضامن کاهش ارزش پول نیست و با پرداخت مبلغ اسمی دین اصلی بری‌الذمه می‌شود. قیودی که در ماده ۵۲۲ ق.آ.د.م برای دریافت خسارت تأخیر تأدیه مقرر شده‌اند نیز تأیید دیگری بر این نظر قانونگذار است که مدیون، مسئول کاهش ارزش پول نیست و پرداخت خسارت تأخیر

اضافه بر مبلغ اسمی دین اصلی، صرفاً از باب تعزیر بوده است و از همین رو به مدیون ماطل اختصاص دارد. هرچند جبران کاهش ارزش پول از باب تسبیب نیز مورد پذیرش قانونگذار قرار نگرفته بود، با صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۳۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور (که جدیدترین تحول نظام حقوقی ایران در این زمینه است) به نظر می‌رسد در صورت اجتماع شرایط اعمال قاعده تسبیب و فقدان موانعی همچون قاعده اقدام، مدیون یک دین پولی در صورت کاهش ارزش پول باید این کاهش را جبران کند. حکم مندرج در این رأی هرچند ناظر به تفسیر «غرامات» در ماده ۳۹۱ ق.م.ا است، به دلیل عمومیت مبنای آن یعنی قاعده تسبیب، به این مورد اختصاص ندارد و در تمامی مواردی که شخص به پرداخت مبلغی به دیگری مکلف است - مانند ضمانات قهری پس از تعیین مبلغ دین - و این مبلغ تا زمان پرداخت، کاهش ارزش پیدا کرده، امکان اعمال و استناد دارد. بنابراین می‌توان گفت بر اساس این رأی لازم‌الاتباع به گونه‌ای برای جبران خسارت ناشی از کاهش ارزش پول چاره‌جویی شده است و اکنون زیان‌دیده دعوای مسئولیت مدنی، استحقاق دریافت قیمت مال تلف‌شده در زمان تلف یا اتلاف را (که با توجه به شاخص تورم تا زمان ادا به‌روز شده است) دارد.

منابع

۱. اصفهانی (کمپانی)، محمد حسین (۱۴۱۸). حاشیة کتاب المکاسب، ج ۱، چاپ اول، قم: انوار الهدی.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۰ ه.ق). کتاب المکاسب (المحشی)، ج ۷، چاپ سوم، قم: مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب.
۳. باریکلو، علی رضا (۱۳۸۹). مسئولیت مدنی، چاپ سوم، تهران: میزان.
۴. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی (۱۴۱۹ ه.ق). القواعد الفقهیة، ج ۴، چاپ اول، قم: نشر الهدی.
۵. بحرانی، محمد سند (۱۴۲۳ ه.ق). فقه الطب و التضخم النقدي، چاپ اول، بیروت، مؤسسه أم القرى للتحقیق و النشر.
۶. تبریزی، جواد بن علی (بی تا). صراط النجاة (للتبریزی)، ج ۸، چاپ سنگی.
۷. حسینی حائری، سید کاظم (۱۴۲۳ ه.ق). فقه العقود، ج ۲، چاپ دوم، قم، مجمع اندیشه اسلامی.
۸. حسینی روحانی قمی، سید صادق (بی تا). فقه الصادق علیه السلام، ج ۱۶، چاپ سنگی.
۹. حلّی، ابن ادريس (۱۴۱۰ ه.ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. رشتی، میرزا حبیب الله (بی تا). کتاب الغصب، چاپ سنگی.
۱۱. سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ ه.ق). مهذب الأحكام، ج ۲۱، چاپ چهارم، قم: مؤسسه المنار.
۱۲. سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ ه.ق). مهذب الأحكام، ج ۱۹، چاپ چهارم، قم، مؤسسه المنار.
۱۳. سیستانی، سید علی (۱۴۱۷ ه.ق). منهاج الصالحین، ج ۲، چاپ سنگی.

۱۴. شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۲۸ ه.ق). *المسائل الشرعیة*، چ اول، قم: مؤسسه نشر الفقه‌آه.
۱۵. شهیدی، مهدی (۱۳۸۵). *سقوط تعهدات*، چ هفتم، تهران: مجد.
۱۶. شیروی، عبدالحسین (۱۳۸۰). *نقد و بررسی مقررات آیین دادرسی مدنی راجع به مطالبه خسارات قراردادی و تأخیر تأدیه*، مجتمع آموزش عالی قم، شماره نهم، ۷ - ۵۰.
۱۷. طباطبایی حکیم، سید محسن (بی تا). *نهج الفقه‌آه*، چ اول، قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
۱۸. طباطبایی حکیم، سید محمد سعید (۱۴۲۷ ه.ق). *مسائل معاصرہ فی فقه القضاء*، چ دوم، نجف، دار الهلال.
۱۹. طباطبایی قمی، سید تقی (۱۴۲۶ ه.ق). *مبانی منهاج الصالحین*، ج ۷، چ اول، قم: منشورات قلم الشرق.
۲۰. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۰ ه.ق). *حاشیة المکاسب (للیزدی)*، ج ۱، چ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۲۱. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (بی تا). *القواعد الفقہیة (للفاضل)*، چاپ سنگی.
۲۲. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۲۵ ه.ق). *جامع المسائل (عربی - للفاضل)*، چ اول، قم، انتشارات امیر قلم.
۲۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴). *حقوق مدنی؛ الزام‌های خارج از قرارداد*، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). *الزام‌های خارج از قرارداد*، ج ۲، مسئولیت‌های خاص و مختلط، چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۵. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی (۱۴۱۷ ه.ق). *العناوین الفقہیة*، ج ۲، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ ه.ق). *أنوار الفقه‌آه - کتاب البیع*، چ اول، قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ ه.ق). *استفتاءات جدید (مکارم)*، ج ۲، چ دوم، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۸. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۷ ه.ق). *فقه الشیعہ - کتاب الإجاره*، چ اول، تهران، مرکز فرهنگی انتشارات منیر.
۲۹. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۵ ه.ق). *تحریر الوسیله - ترجمه*، ج ۳، ترجمه علی اسلامی، چ بیست و یکم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ ه.ق). *کتاب البیع*، ج ۱، چ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره.
۳۱. موسوی خویی، سید ابو القاسم (بی تا). *مصباح الفقاهه (المکاسب)*، ج ۳، چاپ سنگی.
۳۲. موسوی خویی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸ ه.ق). *موسوعه الإمام الخوئی*، ج ۳۰، چ اول، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۳۳. موسوی خویی، سید ابو القاسم (۱۴۱۰ ه.ق). *منهاج الصالحین (للخوئی)*، ج ۲، چ بیست و هشتم، قم، نشر مدینه العلم.
۳۴. نائینی، میرزا محمد حسین غروی (۱۴۱۳ ه.ق). *المکاسب و البیع*، ج ۱، چ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۵. نجفی، کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر (۱۴۲۲ ه.ق). *أنوار الفقاهه - کتاب الغصب*، چ اول، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۳۶. نجفی، محمد حسن (بی تا). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، ج ۳۷، چ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۷. نجفی، کاشف الغطاء، محمد حسین بن علی بن محمد رضا (۱۳۵۹ ه.ق). *تحریر المجله*، ج ۲، چ اول، نجف اشرف: المكتبة المرتضویة.
۳۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳ ه.ق). *قرأت فقهیه معاصرہ*، ج ۲، چ اول، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.

۳۹. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۹ ه.ق). کتاب الاجاره، ج ۲، چاپ اول، قم، مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی.

۴۰. همدانی، آقا رضابن محمد هادی (۱۴۲۰ ه.ق). حاشیة کتاب المکاسب (للهمدانی)، چ اول، قم، بی‌نا.

۴۱. یوسفی، احمدعلی (۱۳۸۱). بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول (۲)، فقه اهل بیت علیهم‌السلام فارسی، شماره سی و یکم، ۵۹-۱۳۷.